

## رمانتیسیم در شعر هوشنگ ابتهاج

محمدامین محمدپور

دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان

علی اصغر باباصفیری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: // تاریخ پذیرش: //)

### چکیده

مکتب ادبی رمانتیسیم در قرن نوزدهم و با شکستن قید و بندهای مکتب کلاسیک شکل گرفت. از سال ۱۳۰۱ و بعد از مشروطه، مکتب رمانتیسیم در ایران گسترش پیدا کرد. عمده تحول این مکتب گرایش به طبیعت و وطن و پرداختن به عواطفی چون عشق، اندوه و طبیعت‌گرایی بود. هوشنگ ابتهاج یکی از شاعران توانای معاصر است که بر غالب اشعار او اصول حاکم بر مکتب رمانتیسیم حاکم است. مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در شعر ابتهاج عبارتند از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید، آرمان‌گرایی. در این مقاله به شیوه توصیفی و تحلیل محتوا از شعر ابتهاج به بررسی رمانتیسیم در شعر او خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: رمانتیسیم، طبیعت، عشق، هوشنگ ابتهاج، شعر معاصر

## مقدمه

نگاه شاعرانه به دنیای درون و برون با نگاه عادی متفاوت است. در پرتو این نگاه، هستی صاحب حیات بی انتها می‌شود و شور و حال از تمام مظاهر طبیعت فوران می‌کند و خود را نمایان می‌سازد. آثاری که رنگ و بوی رمانتیک دارند، برخاسته از احساس عمیق و تالطیف شده شاعر هستند. پیروان رمانتیسم معتقدند که این مکتب ادبی زمینه‌آزادی خلاق ذهنی و روحی بشر را فراهم می‌سازد و بدین طریق او را یاری می‌کند که با نیروی خلاقه و تخیل خود، به بیان شورانگیز و آرمان‌گرایانه درون‌مایه‌هایی دست یابد که برای بشر در تمام دوره‌های زندگی‌اش، مهم و مفید بوده است.

ادبیات رمانتیک به عکس کلاسیک که بیشتر به عقل تکیه دارد، متکی به شور و احساس و تخیل است. (ر.ک: ولک ۱۳۷۷: ۷۸) «اساس بینش و ادراک رمانتیک، عنصر شخصی و فردی است.» (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۴/۴۵۴) «هنر کلاسیک محدود و متناهی را تصویر می‌کند؛ هنر رمانتیک نامحدود و لایتناهی را در نظر دارد.» (فورست، ۱۳۷۵: ۱۰) این مکتب دارای دو شاخه‌فردی و احساسی (پرداختن به عوالم شخصی) و اجتماعی (انعکاس وقایع جامعه و تلاش برای تغییر اجتماع) است. از درون مایه‌های اولیه اشعار رمانتیسم این بود که احساسات را بر عقل برتری می‌دادند؛ یا بیشتر حزن و اندوه خود را در شعر نمایان می‌ساختند و همچنین علاقه به طبیعت بکر و وحشی از ویژگی‌های آشکار این نویسندگان بود.

ادبیات رمانتیک، مکتب ابتکار و خلاقیت است و بر آزادی تعبیر و پرداختن به عشق، عاطفه و احساس تاکید دارد. تلازم مکتب رمانتیک با بیان احساسات سبب شده است که وردزورث شعر را «جوشش خود انگیخته‌احساسات پر توان معرفی کند.» (شپرد، ۱۳۷۵: ۳۵) ویکتور هوگو رمانتیسم را مکتب آزادی هنر معرفی می‌کند. هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روحی خود اهمیت بسیار قائل است و آن چه به هنرمند الهام می‌بخشد، عشق و علاقه است. این علاقه باید آزاد باشد، دل باید بی قید و بند سخن بگوید و بی قید و شرط فرمان براند. با این حال موضوعات مهم آن عبارتند از: «طبیعت، عشق، حزن و اندوه، مرگ، غربت و تنهایی.» (الحاوی، ۱۹۹۸، ۲۰۷) ادبیات فارسی پیش از ظهور مکتب رمانتیسم بسیاری

از اصول آن را مبنای آفرینش‌های ادبی خود قرار داده بود، لذا به دنبال ظهور این مکتب در غرب، ادبیات فارسی که خود زمینه قرابت فراوانی با آن داشت، از آن تاثیر پذیرفت. پیش از این در مقاله «واکاوی رمانتیسیم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری» و «رمانتیسیم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی» تا حدی جنبه‌ای از شعر این شاعر بررسی شده است. اما از آن جا که در مورد مکتب رمانتیسیم و جلوه‌های آن در شعر وی تا کنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، در این مقاله پس از بیان اصول مکتب رمانتیسیم، با روش تحلیل محتوا به شناخت این گستره از شعر او پرداخته می‌شود.

### اصول مکتب رمانتیسیم

۱. آزادی: هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روح خود اهمیت بسیار قایل است.
۲. شخصیت: هنرمند از طریق فرمانروایی «من» خواهش‌های دل و رنج‌های روح را بیان می‌دارد.
۳. هیجان و احساسات: در روح آدمی احساس بیشتر از اندیشه نفوذ دارد و آرزو بیش از حقیقت موثر است.
۴. گریز و سیاحت: آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر.
۵. کشف و شهود: رمانتیسیم نوعی «درون بینی» مبالغه‌آمیز است.
۶. افسون سخن: کلمه عبارت از سخن است و سخن خداست.

(ر.ک: سید حسینی، ۱۳۷۶: ۱۷۹ - ۱۸۰)

در عصر مشروطه رمانتیسیم اجتماعی غالب‌ترین و پررنگ‌ترین جریان رمانتیک به شمار می‌آمد. در دوره دوم (عصر رضا شاه) سه جریان مهم قابل مشاهده است:

- الف- رمانتیسیم طبیعت‌گرا
- ب- رمانتیسیم ناسیونالیستی
- ج- رمانتیسیم احساساتی و اخلاق‌گرا

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات رمانتیک ایران عبارت بود از بازنمایی احساسات انسانی در طبیعت و حذف فاصله‌های مرسوم در سنت کلاسیک که میان عواطف انسانی و طبیعت جدایی می‌انداخت. (ر.ک: جعفری، ۱۳۸۶: ۱۹۶ - ۲۶۰) اندیشه رمانتیک در دو جهت باز گشوده می‌شود، «نسخه اصلی درونی است که شعر را مبنای زبان و سپس مبنای جامعه می‌سازد و دوم اینکه باعث اتحاد این اصل با زندگی و تاریخ می‌شود.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۰۴)

### جلوه‌های رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج

امیر هوشنگ ابتهاج متخلص به ه. ا. سایه متولد ۱۳۰۶، یکی از چهره‌های برجسته شعر معاصر ایران است. مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در اشعار هوشنگ ابتهاج عبارتند از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید و آرمان‌گرایی. با توجه به مسایل اجتماعی و زمینه‌های فکری و اندیشه‌ای ابتهاج، نوع نگاه و شیوه بیان رمانتیکی او نیز حال و هوای خاص خود را دارد.

### الف) طبیعت‌گرایی

طبیعت تبلور رابطه بی‌واسطه‌ای است که انسان با همه نمودهای حضورش در آن متجلی شده است. طبیعت‌گرایی یکی از جلوه‌های بسیار مهم گرایش رمانتیک است. ابتهاج شاعری است که طبیعت از بارزترین ویژگی شعرهایش به شمار می‌رود. در شعر ابتهاج میل به طبیعت از دو چشم‌انداز قابل بررسی است؛ از یک سو اجزا و عناصر طبیعت از کوه و رود و دریا گرفته تا ابر و باران و درخت و جنگل و ... در آن به وفور دیده می‌شوند؛ و از سوی دیگر طبیعت با درون وی پیوند می‌خورد و شاعر دردهای روحی و ذهنیت خود را با بهره‌گیری از طبیعت به تصویر می‌کشد. نگاه ابتهاج به طبیعت یک نگاه درون‌گرایانه است و او طبیعت را نه آن گونه که هست، بلکه آن گونه که می‌خواهد، می‌بیند و مجسم می‌کند. توصیفات و تصویرگرایی شاعر از طبیعت آن قدر قوی و تاثیرگذار است که خواننده می‌تواند با خواندن هر بیت از آن، صحنه توصیف شده را در ذهن خود مجسم نماید:

«صبح می‌خندد و، باغ از نفس گرم بهار / می‌گشاید مژه و می‌شکند مستی خواب. / آسمان تافته در برکه و، زین تابش گرم / آتش انگیزخته در سینه افسرده آب.» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۱۳)

«جنگل سر سبز در حریق خزان سوخت / خیره بر او چشم خون گرفته خورشید. /  
 دامن دشت از غبار سوخته پر شد / مرغ شب از آشیانه پر زد و نالید.» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۲۸)  
 در شعر مرجان، موضوع شعر چنانکه از عنوان آن پیداست، تازه و بی سابقه است. که  
 در شعر وی مجال بروز یافته است. ابتکار موضوع و توجه به سنگی در زیر امواج آب و  
 برای او حیات قائل شدن، و احوال زندگی او را در زیر آبهای بی کران تصویر کردن.  
 تنهایی غم‌آور مرجان در ژرفای تاریکی دریا با کلمات و ترکیبات هر چه موکدتر و پر  
 رنگ‌تر و قوی‌تر تصویر شده است. ظرافت تخیل و رقت عاطفه شاعر در حالات و عوالمی  
 که برای سنگ اندیشیده و با مدد کلماتی اندک، در جملاتی کوتاه و موجز و زیبا و در  
 قالب تصویرهایی گویا بدان تجسم بخشیده است، مشهود است:

«سنگی است زیر آب / در گود شب گرفته دریای نیلگون. / تنها نشسته در تک آن  
 گور سهمناک، / خاموش مانده در دل آن سردی و سکون... / بسیار شب که ناله برآورد و  
 کس نبود / کان ناله بشنود. / بسیار شب که اشک برافشاند و یاوه گشت / در گود آن کبود.  
 / سنگی است زیر آب، ولی آن شکسته سنگ / زنده ست، می تپد به امیدی در آن نهفت. /  
 دل بود، اگر به سینه دلدار می نشست / گل بود، اگر به سایه خورشید می شکفت.»

(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۱۰۹ و ۱۱۰)

هیچ شاعری در زبان فارسی مرجان را این گونه به تصور در نیاورده و درباره آن  
 چنین لطیف نیندیشده است. خاصه آن که زبان زلال و شفاف وی همه تصورات و  
 احساسات و دریافت‌های او را بروشنی فرانموده است. در بسیاری از شعرهای سایه به  
 سبب آن که زادگاه او رشت و شمال ایران است رنگی محلی از دریا و جنگل و متعلقات  
 آن دیده می‌شود، از جمله آثار زیبای او «بانگ دریا» است که از کشاکش امواج و سینه  
 گسترده دریا معنایی ژرف اندیشیده است:

«سینه باید گشاده چون دریا / تا کند نغمه ای چو دریا ساز / نفسی طاقت آزموده چو  
 موج / که رود صد ره و برآید باز / تن طوفان کش شکیبنده / که نفرساید از نشیب و فراز /  
 بانگ دریادلان چنین خیزد / کار هر سینه نیست این آواز...» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۱۵ و ۱۱۶)

### ب) ناسیونالیسم

او با استفاده نمادین از عناصر و پدیده‌های اقلیمی افکار و عقاید و عواطف خود را بیان می‌کند و به نقل و نقد مسایل اجتماعی و فرهنگی زمانه خویش می‌پردازد. در شعر "زمین" شاعر احساس خود را نسبت به منطقه زندگی خود، و فرهنگ عامه مردم بیان می‌دارد و این چنین با زمین به مغالزه می‌نشیند:

« ای مادر، ای زمین! / امروز، این منم که ستایشگر توام. / از تست ریشه و رگ و خون و خروش من. / فرزند حقگزار تو و شاکر توام. / بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت / تو ماندی و گشادگی بی کرانه‌ات. / طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت / از آتش گداخته جاودانه ات. » (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳)

### ب ۱) وطن

وطن دوستی و دفاع از آن یکی از ویژگی‌های مهم ادبیات رمانتیک است. «اولین ویژگی‌های رمانتیسم در ایران در به‌کار بردن مضامینی چون وطن دیده می‌شود.» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۲۳)

وطن در اشعار ابتهاج با مفاهیم آزادی و اجتماع پیوند خورده است. زیباترین تصویر ابتهاج از وطن در شعر «سپیده» دیده می‌شود. در این شعر او هم گذشته وطن را در نظر دارد و هم حال آن را می‌بیند و وطن را سرای امید می‌یابد که همچنان زنده و پاینده است: «ایران ای سرای امید بر بامت سپیده دمید / بنگر کزین ره پر خون خورشیدی خجسته رسید / اگر چه دل‌ها پر خون است شکوه شادی افزون است / سپیده ما گلگون است که دست دشمن در خون است / ای ایران! غمت مرساد! / جاویدان شکوه تو باد!»

### ج) فردگرایی و جامعه‌گرایی:

#### ج ۱) رمانتیسم فرد‌گرا:

در این ویژگی شعرهای رمانتیک به پیوند موضوع شعر با خود شاعر و احساسات شخصی او تاکید می‌شود. استفاده مکرر از ضمیر "من"، "م"، "ام" در اشعار گواه این معنی است. البته این "من" گاهی بدل از "ما" و بیانگر پدیده‌ای سیاسی و اجتماعی است

که در بهترین حالت خود و مردم می‌نشینند. در رمانتیسیم فردی، شاعر احساسات فردی از قبیل عشق، غم و کامیابی‌ها و ناکامی‌های خود را در قالب شعر بیان می‌کند.

### ج (۱) ۱. عشق

عشق بی‌واسطه‌ترین رابطهٔ انسان با انسان است و به همین سبب زیباترین نمود یگانگی و هماهنگی است و « باعث می‌شود هر چه در جان آدمی هست، موضوع شعر عاشقانه شود.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۸۰) شاعر از احساسات و عواطفی سخن می‌گوید که به زندگی رنگ دیگری می‌دهد: بدین ترتیب شاعران را می‌توان عاشقانی نامید که هرچه در وجود خود از عشق به زندگی، طبیعت و آدمی و همهٔ کاینات دارند در شعر خود منعکس می‌کنند و دیگران را شریک عواطف و احساسات خود می‌سازند.

شعر «آشناسوز» از مجموعه «سراب» از بهترین شعرهای عاشقانه ابتهاج است و شاعر در آن از خواهش‌های عاشقانه سخن می‌گوید و در پی وصال معشوق است تا وجودشان را که چون سایه‌های تنهایی هستند با پیوستن به هم به تکامل برسانند.

«چرا پنهان کنم؟... عشق است و، پیداست / درین آشفته اندوه نگاهم. / تو را می‌خواهم، - ای چشم فسونبار! - / که می‌سوزی نهان از دیرگاهم.»  
در شعر «گریز» جدایی عاشق و معشوق از همدیگر و داستان سرگشتگی‌هایشان را نشان می‌دهد که با تلخی به پایان می‌رسد:

« اینک من و توایم دو تنهای بی نصیب، / هر یک جدا گرفته ره سرنوشت خویش. / سرگشته در کشاکش طوفان روزگار، / گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش!»  
(ابتهاج، ۱۳۹۰: ۹۱)

معشوق انگیزه‌ای در وجود عاشق پدید می‌آورد که حتی خطور یاد او بر دل عاشق باعث زیبایی و ذهنیت لطیف شاعرانه می‌شود و زمانه را با خود می‌یابد:

« تا تو با منی زمانه با من است / بخت و کام جاودانه با من است / تو بهار دلکشی و من چو باغ / شور و شوق صد جوانه با من است» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۷۱)

عشق در شعر ابتهاج به گونه‌ای پر از شور و سرشار از لطافت در جریان است:

« نشود فاش کسی آنچه میان من و تست / تا اشارات نظر نامه رسان من و تست / گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم / پاسخم گو به نگاهی که زبان من و تست / روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید / حالیا چشم جهانی نگران من و تست... / نقش ما گو ننگارند به دیباچهٔ عقل / هر کجا نامهٔ عشق است نشان من و تست / سایه زآتشکدهٔ ماست فروغ مه و مهر / وه ازین آتش روشن که به جان من و تست » (همان، ۵۳ - ۵۴)

او با آوردن مقدمه‌ها و بهانه‌های گوناگون به ستایش عشق می‌پردازد. در شعر نیز صدای معشوق و تاثیر آن بر دل عاشق را مشاهده می‌کنیم:

«ای عشق همه بهانه از تست / من خامشم این ترانه از تست / آن بانگ بلند صبحگاهی / وین زمزمهٔ شبانه از تست / من انده خویش را ندانم / این گریهٔ بی بهانه از تست... / من می‌گذرم خموش و گمنام / آوازهٔ جاودانه از تست » (همان، ۷۵)

ابتهاج عشق را معنایی متعالی می‌بخشد: عشق موهبتی است که در سراسر شعر وی جریان دارد:

« پیش رخ تو، ای صنم! کعبه سجود می‌کند / در طلب تو آسمان جامه کبود می‌کند / حسن ملایک و بشر جلوه نداشت اینقدر / عکس تو می‌زند در او: حسن نمود می‌کند... / در دل بینوای من عشق تو چنگ می‌زند / شوق به اوج می‌رسد، صبر فرود می‌کند... / عطر دهد به سوختن، نغمه زند به ساختن / وه که دل یگانه ام کار دو عود می‌کند » (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۱۲۰)

و در شعر "چشمی کنار پنجرهٔ انتظار":

« ای دل، به کوی او ز که پرسم که یار کو / در باغ پر شکوفه، که پرسد بهار کو / نقش و نگار کعبه نه مقصود شوق ماست / نقشی بلندتر زده‌ایم، آن نگار کو / جانا، نوای عشق خموشانه خوشترست / آن آشنای ره که بود پرده دار کو » (همان، ۸۵)

ابتهاج در شعر "آینه در آینه" خود، تصاویر عشق را به خدمت گرفته است و سماعی عارفانه را توصیف کرده است:

« مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا / سایهٔ او گشتم و او برد به خورشید مرا / جان دل و دیده منم، گریهٔ خندیده منم / یار پسندیده منم، یار پسندید مرا » (همان، ۱۰۵)



عشق در نگاه ابتهاج جایگاه والای خود را باز می‌یابد:

« عشق شادی است، عشق آزادی ست / عشق آغاز آدمی زادی ست... / عشق شوری ز خود فزاینده ست / زایش کهکشان زاینده ست » (همان، ۲۸۲)

### ج ۱) ۲. غم و اندوه

غم و اندوهی که در دل انسان‌ها وجود دارد گاه ناشی از هجران معشوق دوری از وطن و مرگ عزیزان و گاهی هم ناشی از ناکامی‌ها و شکست‌ها و یا غم افراد جامعه و دیگران است. هر کس به گونه‌ای به ابراز این احساسات می‌پردازد، اما تنها شاعران هستند که غم و اندوه خود و جامعه را در قالب کلمات موزون می‌سازند و بر زبان جاری می‌نمایند، تا احساس همدلی بین خود و خواننده ایجاد کنند:

« نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم؛ / زبانم در دهان باز، بسته است. / در تنگ قفس بازست و، افسوس / که بال مرغ آوازم شکسته است! » (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۵۳)

اوج غم و اندوه ابتهاج در شعر " هفتمین اختر " خود را نشان می‌دهد. او خود را " هفتمین اختر این صبح سیاه " می‌داند:

«ای دریغا چه گلی ریخت به خاک! / چه بهاری پژمرد! / چه دلی رفت به باد! / چه چراغی افسرد!... / آخر این صبحدم خون آلود / آمد آن خنجر بیداد فرود / شش ستاره به زمین در غلتید / شش دل شیر فرو ماند از کار / شش صدا شد خاموش... / بانگ خون در دل ریشم برخاست / پر شدم از فریاد / هفتمین اختر این صبح سیاه / دل من بود که بر خاک افتاد... » (همان، ۱۴۸ - ۱۵۰)

در شعر رمانتیک، غم و اندوه، فردی و شخصی است و شاعر چنان در بند "من" شخصی خویش گرفتار شده، که هیچ چیز را خارج از چهارچوبه تنگ خود نمی‌تواند تصور کند. در شعر ابتهاج غم و اندوه معنایی متعالی می‌یابد. چنانکه می‌گوید:

« شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت / دوباره گریه بی‌طاقتم بهانه گرفت / شکیب درد خموشانه‌ام دوباره شکست / دوباره خرمن خاک‌سترم زبانه گرفت / نشاط زمزمه زاری شد و به شعر نشست / صدای خنده فغان گشت و در ترانه گرفت... / امید عافیتم بود روزگار نخواست / قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت » (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۸۷ - ۸۸)

یاد و خاطره شهیدان و جا ماندن از قافله انسان‌های متعالی و مبارز او را به شکلی دیگر در غم و اندوه و تنهایی فرو می‌برد و می‌گوید:

« با این غروب از غم سبز چمن بگو / اندوه سبزه‌های پریشان به من بگو / اندیشه‌های سوخته ارغوان بین / رمز خیال سوختگان بی سخن بگو » (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۲۱۳)

« نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نیند / چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید! / نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت / به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید... / به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن / بین در آینه جویبار گریه بید» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۲۳۰)

### ج (۱) ۳. یادکرد مرگ

در نگاه ابتهاج مرگ و یادکرد آن با مرگ اندیشی شاعران احساسی و سطحی‌نگر رمانتیک تفاوت بنیادین دارد. مرگ‌اندیشی شاعران، یاس و ناامیدی به معنای فرار از هستی و پایان یافتن تمام آن آرمان‌هاست. شفیع کدکنی در توصیف فضای یاس‌آلود دهه سی می‌گوید: «در نتیجه همین حس و مضمون مرگ و یاس، در کنار آن مضمون دیگری رشد کرد و آن پناه بردن به افیون و مستی و گریز از هوشیاری و ستیز و مبارزه است... اندک اندک مضامین و تم‌هایی از قبیل ستایش میخانه و می و پناه بردن به افیون رواج یافت و بسیاری از شاعران این نسل در غبار گم شدند.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۱)

در مجموعه «چند برگ از یلدا» شاعر می‌کوشد به واقعیات اجتماعی و سیاسی توجه بیشتری نشان دهد. «در اشعار این مجموعه نیز رگه‌های از رمانتیسم قابل تشخیص است؛» (حسین پورچافی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)

مانند «بوسه» که در آن، شاعر مفهوم سیاسی و انقلابی همچون لبخند زدن مردان به هنگام مرگ را به گونه رمانتیک زیر به تصویر کشیده است:

« گریه‌اش افتاد در من بی امان. / در میان اشک‌ها، پرسیدمش: / - "خوشترین لبخند چیست؟" - / شعله‌ای در چشم تاریکش شکفت، / جوش خون در گونه‌اش آتش فشاند، / گفت: / - "لبخندی که عشق سربلند / وقت مردن بر لب مردان نشاند." / من ز جا برخاستم، / بوسیدمش.» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۹)

او مرگ مردان مرد را نتیجه سنگین شدن و شیرینی‌شان می‌داند که به ناچار باید درخت زندگی را رها کنند. وی از مرگ تفسیر دیگری دارد و دلاور مردان عرصهٔ نبرد که با لبخند به استقبال مرگ رفتند، الهام بخش ابتهاج برای ارائه تصویری دوست داشتنی و جاودانه از مرگ هستند:

«و هنگامی که یاران، / با سرود زندگی بر لب، / به سوی مرگ می‌رفتند، / امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشمشان لبخند. / به شوق زندگی آواز می‌خواندند. / و تا پایان به راه روشن خود با وفا ماندند.» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

#### ج ۱) ۴. حدیث نفس

شاعر پس از کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج بر درون‌گرایی خود می‌افزاید و با بازگشت به خود، شکل بیانی او حالت حدیث نفس به خود می‌گیرد. روی آوردن به حدیث نفس به خاطر آن است که آنان که از نسل نور بوده‌اند، رفته‌اند و آنان که از نسل ظلمت‌اند، آن چنان گرفتار ظلمت و تیرگی شده‌اند که دیگر کسی حتی صدای او را نمی‌شنود تا چه رسد که آنها را فهم کند. لذا شاعر می‌گوید:

« ما از نژاد آتش بودیم: / همزاد آفتاب بلند، اما / با سرنوشت تیرهٔ خاکستر. / عمری میان کورهٔ بیداد سوختیم: / او چون شراره رفت / من با شکیب خاکسترماندم. / کیوان ستاره شد / تا بر فراز این شب غمناک / امید روشنی را / با ما نگاه دارد. / کیوان ستاره شد / تا شب گرفتگان / راه سپیده را بشناسند... / من در تمام این شب یلدا / دست امید خستهٔ خود را / در دست‌های روشن او می‌گذاشتم. / من در تمام این شب یلدا / ایمان آفتابی خود را / از پرتو ستارهٔ او گرم داشتم / کیوان ستاره بود: / با نور زندگانی می‌کرد / با نور درگذشت. / او در میان مردمک چشم ما نشست / تا این ودیعه را / روزی به صبحدم بسپاریم. » (همان، ۱۸۴ - ۱۸۶)

#### ج ۲) رمانتیسیم جامعه‌گرا

گرایش به تصاویر رویاگونه، خیالی و انتزاعی، اظهار ملال از زندگی و درون مایه‌های درد و رنج، مضامین پر کاربرد رمانتیسیم فردگرا بود. در کنار رمانتیسیم فردگرا باید از نوع

دیگر رمانتیسم نیز سخن گفت که آن رمانتیسم جامعه‌گراست. «در تلقی رایج فرهنگ ما، شعر رمانتیک نمی‌تواند اجتماعی باشد و معمولاً این اصطلاح برای اطلاق به شعرهای عاشقانه، پر احساس و حداکثر طبیعت‌گرا به‌کار می‌رود. هر چند بخش عمده‌ای از این نوع شعر، به همین صورت است، ولی رمانتیسم دارای گرایش‌های دیگری از جمله رمانتیسم با گرایش اجتماعی نیز هست.» (جعفری، ۱۳۸۶، ۷۰) رمانتیسم جامعه‌گرا حاصل فاصله گرفتن شاعران از جریان رمانتیسم فردی و عاشقانه و نزدیک شدن آن‌ها به جریان سمبولیسم است. رمانتیسم در ذات خود بر ویژگی‌هایی چون احساس‌گرایی، تخیل و رویاپردازی، درون‌نگری، غم‌گرایی، عشق و فردگرایی مبتنی است. حال اگر شاعری رمانتیک با ویژگی‌هایی که ذکر شد بخواهد به محیط، اجتماع و ملت، میهن، مردم و مقولاتی از این قبیل توجه نشان دهد و از آن‌ها نیز در شعر خود سخن بگوید، نوعی از رمانتیسم که از آن به رمانتیسم جامعه‌گرا تعبیر می‌شود شکل خواهد گرفت. این همان چیزی است که در نیمه اول دهه سی خاصه پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در شعر فارسی رخ نمود و گروهی از شاعران را تحت تاثیر قرار داد و جریان شعری را به راه انداخت که به رمانتیسم اجتماعی مرسوم گشت. (ر.ک: حسین پور چافی ۱۳۸۴: ۱۶۱)

اگر «رمانتیسم فردگرا متکی بر خیال و احساسات بود» (ترحینی، ۱۹۹۵: ۱۴۵)، در مقابل، رمانتیسم جامعه‌گرا با نزدیک شدن به مسائل اجتماعی شهرت خود را مرهون درون‌مایه‌هایی است که به کار می‌گیرد. آنچه برای شاعر رمانتیک جامعه‌گرا مهم است، مضمون است و برای شکل و جنبه‌های ادبی و بلاغی چندان اهمیتی قائل نیست، به همین جهت است که لغاتی به کار می‌گیرد که مانوس، مالوف و نزدیک به زندگی انسان باشد و به همین جهت، وسواس و متانتی که در رمانتیسم فردگرا، مورد توجه است، رو به سستی می‌رود. این گروه رمانتیسم را در زمینه مبارزه، سیاست و عشق به آزادی و انقلاب به کار گرفتند و همت خود را به اعتراض سیاسی و عمل اجتماعی معطوف داشتند.

(ر.ک: مختاری، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

این عده به تعبیر دقیق می‌خواستند اجتماع آینده را با آرمان‌گرایی خود بنیاد نهند. شعر شاعر رمانتیک جامعه‌گرا به سبب رسوا کردن زمانه نا به سامان و آشکار کردن مضامین

ممنوعه طرفدارانی به خود اختصاص داد. در نتیجه، رمانتیسیم جامعه‌گرا در جامعه ضرورت اجتماع محسوب شد و نتیجه کارشان که موجب شد ادبیات به عرصه اجتماع و سیاست وارد شود، در خور توجه است.

هر چند رد پای رمانتیسیم فردگرا در آثار سایه مشهود است، اما تفکر و درون مایه اجتماعی اشعار، او را به وادی رمانتیسیم جامعه‌گرا سوق می‌دهد و در آمیختن رمانتیک با ادبیات انقلابی و پویا از مظاهر شعر شاعر است. در نتیجه از این زمان، به بعد است که سایه، بیان عواطف و احساسات انسانی را مهم‌تر از عواطف فردی و شخصی می‌داند. پرداختن به مضامینی چون، توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنایی نسبت به مسائل اجتماعی، امید و آرمان‌گرایی، این دسته اشعار سایه را در گروه رمانتیسیم اجتماعی قرار می‌دهد. (ر.ک: زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۳۲)

### ج ۲) ۱. ذهنیت عاطفی و غنایی

رمانتیسیم جامعه‌گرا در کنار احساسات، عشق‌ها و دردهای شخصی، از مشکلات محیط، دردها و غم‌های اجتماع و ملت خود غافل نمی‌ماند و از حد غنایی خود به طور کامل خارج نمی‌شود و پرده برداشتن از حقایق هنری است که به آن دست می‌یازد.

هوشنگ ابتهاج نیز گوشه‌ای از جامعه‌نا به سامانش را این طور به تصویر می‌کشد:

«امشب هزار دختر همسال تو ولی / خوابیده‌اند گرسنه و لخت روی خاک / زیباست رقص و ناز سر انگشت‌های تو / با پرده‌های ساز / اما هزار دختر بافنده این زمان / با چرک و خون زخم سر انگشت‌هایشان / جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه / از بهر دستمزد حقیری که پیش از آن / پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گدا / ...»

(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۶)

غمی بر تمام فضای اشعار ابتهاج حاکم است:

«درین سرای بی کسی کسی به در نمی‌زند / به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند /

یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند / کسی به کوچه سار شب در سحر نمی‌زند.../

گذرگهی ست پر ستم که اندر او به غیر غم / یکی صلای آشنا به رهگذر نمی‌زند»

(ابتهاج، ۱۳۸۱: ۷۹)

اما از آن جا که غمی فردی و شخصی نیست، در مخاطب یاس ایجاد نمی‌کند؛ بلکه او را به تفکر وا می‌دارد: تا شاید بتواند راهی به سوی تعالی فردی و اجتماعی یافته و به زندگی تفسیر و معنایی دیگر ببخشد:

« حکایت از چه کنم سینه سینه درد اینجاست / هزار شعله سوزان و آه سرد اینجاست / نگاه کن که ز هر بیشه در قفس شیری ست / بلوچ و کرد و لر و ترک و گیله مرد اینجاست / بیا که مسئله بودن و نبودن نیست / حدیث عهد و وفا می‌رود نبرد اینجاست... / به روزگار شبی بی سحر نخواهد ماند / چو چشم باز کنی صبح شب نورد اینجاست / جدایی از زن و فرزند سایه جان! سهل است / تو را ز خویش جدا می‌کنند، درد اینجاست.» (همان، ۵۰)

### ج ۲) ۲. توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی

یکی از درون مایه‌های پرتکرار در این جریان، توجهی است که شاعران به مظاهر و پدیده‌های فساد و زشتی‌های موجود در جامعه و بیان نابرابری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی از خود نشان می‌دهند. شاعر همانند رمان نویسی رمانتیک و در عین حال واقع‌گرا، سعی می‌کند تا با یافتن سوژه و مضمونی اجتماعی به گونه‌ای از چهره زشت و بیمار اجتماع پرده برگردد. این شاعر در این برهه از زمان سعی می‌کند به شعر خود رنگ اجتماعی ببخشد، اما واقعیات در جامعه بال‌های رمانتیک‌گرای شاعر را در بند نمی‌کند و خیال و وجدانیات او را مسدود نمی‌سازد. واقعیات چیزی نیست که به‌طور کامل از وجدان و خیال جدا شود. جریان رمانتیسیم جامعه‌گرا خارج از آن و یا متناقض با آن نیست. هوشنگ ابتهاج با به تصویر کشیدن رنج و فقر انسان‌هایی که در اطراف او زندگی می‌کنند، سعی می‌کند تا واقعیت اجتماع را نمود دهد:

«عشق من و تو؟... آه / این هم حکایتی است / اما در این زمانه که درمانده هر کسی /

از بهر نان شب، دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست.» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

یکی از مضامین دیگر، توجه به تبعیض و فاصله طبقاتی و بیان نابرابری‌های اجتماعی است. ابتهاج نیز از فاصله طبقاتی رنج می‌برد و این رنج را در اشعارش بیان می‌کند:

« وین فرش هفت رنگ که پامال رقص توست / از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ / در تار و پود هر خط و خالش: هزار رنج / در آب و رنگ هر گل و برگش: هزار ننگ»  
(همان، ۱۰۴-۱۰۵)

### ج ۲) ۳. طبیعت‌گرایی در قالب نماد پردازی

طبیعت‌گرایی و توجه به پدیده‌های طبیعی که در رماتیسیم فردگرا مورد توجه است، در اشعار جامعه‌گرای این شاعر نیز نمود دارد و شاعر گاه اشعار اجتماعی خود را به دامان طبیعت می‌برد و از عناصر طبیعت به صورت نمادین بهره می‌جوید تا آن را در اندوه ظلم و ستمی که بر ملتش روا می‌شود، شریک نماید. به عبارتی، شاعر با نوعی احساس و عاطفه با طبیعت رو به رو می‌شود و خود طبیعت نیز برای او منشا احساس و تأمل است و در حقیقت شاعر با طبیعت نوعی تعامل و رابطه متقابل برقرار می‌کند.

ابتهاج نیز در بیان مقصودش از جلوه‌های طبیعت بسیار بهره جسته است. در شعر " مرثیه جنگل " می‌سراید:

«امشب همه غم‌های عالم را خبر کن! / بنشین و با من گریه سر کن، / گریه سر کن! / ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین! / ای چون دل من، ای خموش گریه آگین!... / ای جنگل، ای حیف! / همسایه شب‌های تلخ نامرادی! / در آستان سبز فروردین، دریغا / آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی!... / ای جنگل، ای همراز کوچک خان سردار! / همعهد سرهای بریده! / پر کرده دامن / از میوه‌های کال چیده! / کی می‌نشیند درد شیرین رسیدن / در شیر پستانهای سبزت» (همان، ۱۵۸-۱۶۲)

میل به رمزگرایی در همین دوران و در طی این جریان پدیدار شد و کم و بیش در اشعار این شاعر می‌توان نمادهایی را یافت. مناظر طبیعت برای این شاعر یک تداعی ساده نیست؛ زیرا گذشته از توصیف، مخاطب را به بیانی فکری و نمادین هدایت می‌کند. البته باید در مورد این شاعر این نکته را در نظر داشت که گستردگی که ابتهاج به نماد می‌بخشد، زیاد نیست: شب، باران، جنگل، تاریکی و... این واژگان یا نماد هستند و یا توانایی تبدیل شدن به نماد را در ذهن مخاطب دارند که در نشان دادن غنای اجتماعی اشعار سهم به

سزایی دارند. شعر ارغوان یکی از ماندگارترین شعرهای ابتهاج است. ارغوان در این شعر نماد هر آزادیخواه مبارزی است که در جهت تحقق عدل و داد می‌کوشد:

«ارغوان شاخهٔ همخون جداماندهٔ من / آسمان تو چه رنگ است امروز؟ / آفتابی ست هوا؟ / یا گرفته ست هنوز؟ / من در این گوشه که از دنیا بیرون است، / آسمانی به سرم نیست. / از بهاران خیرم نیست. / آنچه می‌بینم دیوارست. / آه، این سخت سیاه / آن چنان نزدیک است / که چو بر می‌کشم از سینه نفس / نفسم را بر می‌گرداند. / ره چنان بسته که پرواز نگره / در همین یک قدمی می‌ماند. / کورسویی ز چراغی رنجور / قصه پرداز شب ظلمانی است. / نفسم می‌گیرد / که هوا هم اینجا زندانی است... / ارغوان بیرق گلگون بهار / تو برافراشته باش / شعر خونبار منی / یاد رنگین رفیقانم را / بر زبان داشته باش. / تو بخوان نغمهٔ ناخواندهٔ من / ارغوان، شاخهٔ همخون جداماندهٔ من.»

(همان، ۳۳۰ - ۳۳۳)

#### ج ۲) ۴. عشق در مبارزه

جالب توجه‌ترین بخش نیز مربوط به زمانی است که با وجود غم و درد و رنج، شاعر عشق را رها نمی‌کند و معتقد است که آدمی با مشکلات فراوانی روبروست، اما به رغم همهٔ این موانع که همواره به حضور خود ادامه داده، عشق نیز به حضور خود ادامه داده است. بیداد و استبداد، فقر و گرسنگی هر کدام مانع عشق است، اما دلیل روی نیاوردن آدمی به عشق نیست؛ و بهترین توجیه آن است که بدون عشق انسان از آدمیت خود خلع می‌شود (ر.ک: مختاری، ۱۳۸۷: ۱۳۳ - ۱۳۴). تفکیک عشق و سیاست در شعر شاعر بدیهی است. اندیشه‌ای در سر دارد که از اندیشه تلاشگران راه انسانیت مایه می‌گیرد. شاعر از همین مردم معمولی است، با این تفاوت که احساس او قویتر است و آن‌ها غالباً مشکل عشق را به سود سیاست حل کرده‌اند. در شعر ابتهاج کمتر با مواردی روبرو می‌شویم که عاشق و معشوق در وضع واحدی باشند، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. و غالباً چهره‌ای که از معشوق به نمایش می‌آید، فردی است که نه در غم عاشق شریک و نه در شکست و پیروزی او سهیم است. نه تبلور رهایی است و نه هم سرنوشت عاشق. شاعر



این نوع نگاه به عشق را به تصویر می‌کشد که در برابر اوضاع زمانه تاب نمی‌آورد. ابتهاج به طرز مبهمی به روابط عاشقانه می‌پردازد:

«دیرست گالیا! / هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست / هر چیز رنگ آتش و خون دارد  
این زمان... / روزی که گونه و لب یاران هم نبرد / رنگ نشاط و خنده گمگشته باز یافت /  
من نیز باز خواهم گردید آن زمان / سوی ترانه‌ها و غزل‌ها و بوسه‌ها / سوی تو، عشق من»  
(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

ذهنیت، زبان و شیوه بیان غنایی شاعر در این گونه اشعار جلوه بیشتری می‌یابد:

(ر.ک: حسین پورچافی، ۱۳۸۴: ۱۶۸)

«و من از دور هم اکنون شوق ظفرمند شما را می‌توانم دید / که پرپر می‌زند در آرزوی  
بوسه لب‌هایتان بی‌تاب / و پنهان چهره می‌آراید از این خلوتسرای پرده امید / و می‌خوانم  
از این لبخند بی‌آرام / که می‌آرد به من پیغام / سرودی هم برای فتح باید ساخت.»  
(ابتهاج، ۱۳۷۰، ۴۵)

این که شاعر چقدر از روح احساسی خود بهره می‌گیرند و چقدر به واقعیت می‌پردازد و خود را در برابر اجتماع و جامعه متعهد و ملتزم می‌داند، البته التزام همیشه هست و خواهد بود، اما مراتب آن متفاوت است. التزام جانب مثبت و دو سویه شاعر و جامعه است. شاعر دریا را وصف می‌کند تا به این وسیله از آزادی انسان یا از ژرفای وجود انسانی یا گستردگی تجربه‌های بشری تعبیر کند، بدون آن که در دو حالت نهان و آشکار به این رابطه استوار و پنهان بین خود و دریا تصریح کند. در وجود انسان وجدان و خیال چیزی جدا از عقلانیت نیست و همواره وجدانیات و عقل در کنار هم قرار می‌گیرند.

اگر به دقت به اشعار این شاعر نگاه کنیم، متوجه این مطلب خواهیم شد که صدای رمانتیک بودن هوشنگ ابتهاج در اشعار بیشتر به گوش می‌رسد. به‌عنوان نمونه، ابتهاج وقتی از شکنجه دوستان دربندش رنج می‌کشد، باز پای معشوقش را به میان می‌کشد. گویی آن که شاعر وجود معشوقش را در همه حال طلب می‌کند:

«در روی من نخند / شیرینی نگاه تو بر من حرام باد / بر من حرام باد از این پس  
شراب و عشق / بر من حرام باد تپش‌های قلب شاد / یاران من به بند / در دخمه‌های تیره

و غمناک باغ شاه / در عزلت تب‌آور تبعیدگاه خارک / در هر کنار و گوشه این دوزخ سیاه  
/زودست گالیا! / در گوش من فسانه دلدادگی مخوان» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۵ - ۱۰۶)

### ج ۲) ۵. امید

با بررسی دیوان شاعر، امید و ناامیدی در کنار هم قرار می‌گیرند و این موضوع میراث  
رمانتیسم فردگراست؛ چرا که اظهار ملال از زندگی و مسئله مرگ طلبی یکی از  
درون‌مایه‌های اصلی رمانتیسم فردی است که رمانتیسم جامعه‌گرا از آن بی‌بهره نیست، اما  
جالب توجه آن است که در رمانتیسم فردگرا رنگ تیره از رنگ روشن برجسته‌تر است، اما  
در شعر این شاعر، امید غالب است و حتی آن جا که از مرگ سخن می‌گوید، از این جهت  
سرشادند که با مرگ خود به دیگران زندگی می‌بخشند. هوشنگ ابتهاج مرگ در میدان را  
مرگی بس شایسته خطاب می‌کند و آن را معادل پیروزی می‌داند و می‌سراید:

«لیک مرگ دیگری هم هست / دردناک، اما شگرف و سرکش و مغرور / مرگ مردان /  
مرگ در میدان» (همان، ۱۰۱)

ابتهاج در سرود «ای فردا» از مجموعه «شبگیر» با خطاب قرار دادن «فردا» که از آن با  
تعبیر «سپیده گلگون» یاد می‌کند، تصویرپردازی از آینده روشن و امید بخشی را بیان  
می‌کند. با اندکی تأمل در می‌یابیم که شاعری با ذهنیتی کاملاً غنایی درباره یک مسئله  
سیاسی و اجتماعی سخن می‌گوید و به گونه‌ای با فردا و سپیده که نماد آزادی و انقلاب  
است سخن می‌گوید که گویی با معشوقی سپیده نام مغالزه می‌کند:

می‌خوانم و می‌ستایم پر شور / ای پرده دل فریب رویا رنگ! / می‌بوسمت، ای  
سپیده گلگون... / در سینه گرم توست، ای فردا! / درمان امیدهای غم فرسود / در دامن  
پاک توست، ای فردا / پایان شکنجه‌های خون آلود. / ای فردا، ای امید بی‌نیرنگ...»  
(همان، ۷۲ - ۷۴)

و در شعر «سنگواره»:

«در خلوت غم آور مرجان / بی‌های‌های گریه شبی نیست. / اما، خروش وحشی  
دریا / گم می‌کند درین شب طوفان / فریادهای خسته او را... / بس دیر ماندی، ای نفس

صبح! / کاین تشنه کام چشمه خورشید / در آرزوی لعل شدن مرد. / و امروز، زیر ریزش  
ایام / خود سنگواره ایست ز امید...» (همان، ۱۳۲ - ۱۳۳)

و در شعر "من به باغ گل سرخ":

«من به باغ گل سرخ / در تمام شب سرد / روشنایی را خواندم با آب / و سحر را / به

گل و سبزه / بشارت دادم.» (همان، ۱۵۲)

### ج ۲) ۶. آرمان‌گرایی

در سنت شعر فارسی همیشه بین واقعیت و حقیقت فاصله‌ای پر ناشدنی احساس می‌شده است و شاعران در جست و جوی دنیایی آرمانی بوده‌اند. ابتهاج شاعر انقلاب و تلاش و مبارزه است. وی نیز مانند همه انقلابیون از یک سو آرمان‌گراست و برای رسیدن به دنیایی بهتر که برادری، برابری بر آن حاکم باشد، تلاش می‌کند. شعر رماتیسم نزاعی بین «آرمان‌گرایی» و «واقع‌گرایی» است. «در آرمان‌گرایی نه تنها نشانی از قطع رابطه با سنت فکری رسمیت یافته و با سابقه نمی‌بینیم؛ بلکه هم آرمان‌گرایی و هم واقع‌گرایی پیامد جانبی فرایند صنعتی شدن هستند و هر چند با هم بسیار در تضادند، ولی در واقع دو شیوه فکری همزادند.» (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۷) آرمان‌گرایی همیشه در روح انسان‌های انقلابی وجود داشته و آن‌ها همیشه به دنبال تغییر و تحول شرایط موجود بوده‌اند. در حقیقت «رماتیسم‌های اجتماعی در جست و جوی جهان پاکی و معصومیت، جهان عدالت و آزادی و برابری بوده‌اند. این آرمان‌گرایی در پر شورترین شکل خود در صدد یافتن یا پی افکندن جامعه آرمانی بود.» (جعفری، ۱۳۷۸، ۱۸۳) ابتهاج در جست و جوی جامعه بی طبقه است. جامعه آرمانی وی زمانی تحقق می‌پذیرد که در سایه آن عدالت برقرار شود و ظلم به پایان رسد.

یکی دیگر از جلوه‌های آرمان‌گرایی ابتهاج در اندیشه‌های جهان وطنی او تجلی می‌یابد. او نه تنها آرزوی آبادی وطن خویش، بلکه آرزوی آن را دارد که روزی جهان به تمامی از زنجیر ستم آزاد شود و همه جهانیان طعم آزادی را بچشند و سراسر خاک آباد شود. به این ترتیب آرمان‌های شاعر با گسترش فراوان تمام دنیا را می‌گیرد و برای انسان، به خاطر

انسان و فارغ از رنگ، نژاد، ملیت و... دنیایی سراسر عدالت و انسانیت را آرزو می‌کند که در آن ارزش‌های انسانی حاکم باشد.

« تو در من زنده‌ای، من در تو: ما هرگز نمی‌میریم. / من و تو با هزاران دگر، / این راه را دنبال می‌گیریم. / از آن ماست پیروزی. / از آن ماست فردا، با همه شادی و بهروزی.»  
(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

### نتیجه‌گیری

ورود رمانتیسیم به ایران سببی شد تا شاعران بتوانند به راحتی از خواهش‌های درون و رنج‌های روحی خود سخن بگویند. ابتهاج نیز از جمله شاعرانی است که در پرداختن به رمانتیسیم طبیعت مهارت‌های زیادی را از خود نشان داده است، شعر او سرشار از عناصر زیبای طبیعت است. همچنین ابتهاج عشق نیز از دلدادگی‌های خود به معشوق سخن می‌گوید و گاه آن را با رمانتیسیم غم تلفیق نموده از هجران و بی‌وفایی یار ناله می‌کند. غم غربت و یادکرد مرگ نیز از دیگر جنبه‌های رمانتیسیم به شمار می‌آید و گاه شاعر عشق به وطن و یا منطقه بومی محلی خود را در رمانتیسیم ناسیونالیستی جلوه‌گر می‌سازد. در رمانتیسیم فردگرا نیز ابتهاج گاه از "من" وجودی خویش سخن می‌گوید و گاهی سخن "من" را در قالب "ما" می‌ریزد و از کل جامعه سخن می‌گوید. او همچنین از شاعران موفق در عرصه رمانتیسیم جامعه‌گرا است. مهمترین مسائلی که در رمانتیسیم جامعه‌گرای این شاعر بررسی می‌شود توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنایی نسبت به مسائل اجتماعی، امید و آرمان‌گرایی است. بنابراین می‌توان گفت، ابتهاج از جمله شاعران دوره معاصر است که رمانتیسیم از درون‌مایه‌های اصلی شعر او محسوب می‌شود.

فهرست

الف) کتاب:

۱. ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۱)، سیاه مشق. تهران: کارنامه. چاپ چهارم.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، راهی و آهی. تهران: سخن. چاپ چهارم.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). آینه در آینه ( برگزیده شعر). به انتخاب محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: چشمه. چاپ بیست و سوم.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). شبگیر. تهران: توس. چاپ سوم.
۵. الحاوی، ایلیا (۱۹۹۸). الرمانسیه فی الشعر الغربی و العربی. بیروت: دار الثقافة. چاپ دوم.
۶. ترحینی، فایز (۱۹۹۵). الادب، انواع و مذاهب. بیروت: دار النخیل. چاپ اول.
۷. جعفری جزی، مسعود (۱۳۸۶). سیر رمانتیسیم در ایران از مشروطه تا نیما. تهران: مرکز. چاپ اول.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). سیر رمانتیسیم در اروپا. تهران: مرکز. چاپ اول.
۹. حسین پور چافی، علی (۱۳۸۴). جریان های شعری معاصر فارسی ( از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷). تهران: امیر کبیر. چاپ اول.
۱۰. حقوقی، محمد (۱۳۷۷). مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران ( نظم ۲ شعر). تهران: قطره. چاپ دوم.
۱۱. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۳). چشم انداز شعر معاصر ایران. تهران: ثالث. چاپ اول.
۱۲. زرین کوب، حمید (۱۳۵۸). چشم انداز شعر نو فارسی. تهران: انتشارات توس. چاپ اول.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). نقد ادبی. جلد ۲. تهران: امیر کبیر. چاپ چهارم.
۱۴. سید حسینی، رضا (۱۳۷۶) مکتب های ادبی ( جلد اول). تهران: نگاه. چاپ یازدهم.
۱۵. شپرد، آن (۱۳۷۵) مبانی فلسفی هنر. ترجمه علی رامین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۳) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: سخن. چاپ دوم.
۱۷. عابدی، کامیار (۱۳۷۷). در زلال شعر: زندگی و شعر هوشنگ ابتهاج. تهران: ثالث. چاپ اول.
۱۸. لنگرودی، شمس (۱۳۷۰). تاریخ تحلیلی شعر نو، ۲ جلد. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
۱۹. لیلیان، فورست (۱۳۷۵). رمانتیسیم. ترجمه مسعود جعفری جزی. تهران: مرکز، چاپ اول.
۲۰. لینکلتر، آندرو (۱۳۸۵) آرمان گرایی و واقع گرایی. ترجمه لایلا سازگار. تهران: امیرکبیر. چاپ اول.
۲۱. مختاری، محمد (۱۳۸۷). هفتاد سال عاشقانه (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر و گزینه شعر ۲۰۰ شاعر ۱۳۰۰ - ۱۳۷۰). تهران: تیراژه. چاپ اول.

۲۲. ولک، رنه ( ۱۳۷۷ ). مفهوم رمانتیسم در تاریخ ادبی. ترجمه مجتبی عبدالله نژاد. مشهد: محقق. چاپ اول.

ب ( مقالات:

۱. خاکپور، محمد. اکرمی، میرجلیل (۱۳۸۹). رمانتیسم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی. فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه، دانشگاه یزد، شماره ۲۱، ص ۲۲۵ - ۲۴۸.

۲. رسول‌نیا، امیر حسین. آقاجانی، مریم ( تابستان ۱۳۹۱ ). واکاوی رمانتیسم جامعه گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری. نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه کرمان، شماره ۶، ص ۷۵ - ۹۴.